

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال نوزدهم / دوره جدید / شماره ۶۰ / پاییز و زمستان ۱۴۰۲
صص ۱۳۱-۱۴۹ (مقاله علمی - پژوهشی)

مطالعه تطبیقی مواجهه «نهاددین» و «نوسازی فرهنگ» در عربستان سعودی و کویت (نیمه نخست قرن بیستم)

• محمدرضا عشوری مقدم

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی

r.ashoori@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۲۲

چکیده

نخستین گامهای تجدد و نوسازی در کشورهای عربی خلیج فارس از سالهای نخستین قرن بیستم میلادی با تغییراتی در حوزه فرهنگ همراه بود که از آن با تعبیر «نوسازی فرهنگی» یاد می‌شود. این تغییرات به ویژه در مواردی که با تحول در ساختار ارزشی و سنتهای قومی و دینی، تغییر ارزشی تلقی می‌شد حساسیت افکار عمومی و جریانهای دینی را برمی‌انگیخت. در این میان، نوع رویکرد نهاد دین در مواجهه با سیاستهای نهاد دولت برای پیشبرد نوسازی فرهنگی، حائز اهمیت است. این پژوهش سعی بر آن دارد تا با مطالعه‌ای تطبیقی، چگونگی این مواجهه در دو کشور عربستان سعودی و کویت را در نیمه نخست قرن بیستم میلادی ارائه نماید. بر این اساس، تلاش شده است تا با تعیین شاخصهایی از مظاهر نوسازی فرهنگی و نیز چگونگی مواجهه نهاد دینی در نهایت به این سؤال پاسخ داده شود که در هر کدام، مواجهه با فرآیند نوسازی، همگرایانه بوده است یا واگرا؟ نتیجه به دست آمده، دو مدل متفاوت از چگونگی مواجهه را نشان می‌دهد که در مورد عربستان، رویکرد محافظه‌کارانه واگرا و در کویت رویکرد همگرایانه غالب بوده است.

کلیدواژه‌ها: نوسازی فرهنگی، نهاد دین، علما، دولت، عربستان، کویت.





مقدمه

فراز و نشیبهای مرتبط با فروپاشی «خلافت» عثمانی در سالهای نخستین قرن بیستم میلادی با عصر جدیدی در کشورهای عربی همزمان شد که می‌توان آن را عصر گذار به سوی نوسازی در ابعاد مختلف به‌ویژه در بُعد اقتصادی دانست. در این میان، مناطق عربی حاشیه خلیج فارس که به تازگی از سلطه عثمانی، رها شده و به واحدهای سیاسی جدیدی تبدیل شده بودند دوره‌ای از عقب‌ماندگی را پشت سر می‌نهادند که تا پیش از آن به باور بسیاری از محققان، کمتر خصیصه‌ای از مولفه‌های رایج توسعه، همانند وجود مدارس، دانشگاه‌ها، مطبوعات و انجمنهای علمی در آن دیده می‌شد. جان لوریمر، مورخ و مقیم سیاسی وقت بریتانیا در خلیج فارس در گزارش خود چنین تصویری از منطقه ارائه می‌دهد: «هیچ چیز در اینجا قابل توجه نیست. اندازه خانه‌ها کوچک است و شهرها کوچه‌هایی تنگ دارند، خبری از آموزش نیست و بی‌سوادی فراگیر است.» (لوریمر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۶۱) میمون‌ه الصباح، مورخ برجسته کویتی نیز تأکید دارد که حتی روزنامه‌هایی که بخش محدودی از مردم این منطقه به آن مراجعه می‌کردند از دیگر کشورهای عربی مانند مصر و شام وارد می‌شد (الصباح، ۱۹۸۸م، ص ۳۹۲). برخی «فقر آگاهی سیاسی، اجتماعی» در این منطقه را ناشی از واقعیت‌های اجتماعی آن در گرایش افراد به وفاداری به قبیله و نه وفاداری ملی می‌دانند که منجر به تضعیف حس سیاسی در دولت، ملت‌های تازه تأسیس شده بود (عبدالرحمن، ۱۹۸۷م، ص ۴۶).

به تدریج، روند آگاهی ناشی از فرآیند نوسازی در این منطقه سرعت بیشتری به خود گرفت. به نظر می‌رسد تأثیرات نهضت فکری جهان عرب که از دوره سید جمال الدین اسدآبادی آغاز شد (الطائی، ۱۹۷۴م، ص ۱۹) در کنار رفت‌وآمد تجار و نخبگان منطقه به دیگر کشورهای عربی و اروپایی، تأثیر قابل توجهی

در گسترش این آگاهی‌بخشی داشته است (الخاطر، ۱۹۷۸م، ص ۹) در بُعد اقتصادی علاوه بر صید مروارید، اکتشاف نفت نیز در سالیان بعد درآمدهای هنگفتی را روانه منطقه کرد که شکل‌گیری «نظام اجتماعی» جدیدی را در پی داشت. به تدریج، موج مهاجرت از کشورهای مختلف به منظور بهره‌مندی از مزایای کار و درآمدهای نفتی به این منطقه افزایش یافت. آداب و سنتها و افکار متفاوت مهاجران نیز به تدریج بر پیدایش گرایشهای فکری و فرهنگی جدید تأثیرگذار بود (امین، ۱۹۹۲م، ص ۲۱).

با این حال، تحول عمده نه از سوی جمعیت‌های مهاجر و نه طبقات تحصیل‌کرده، بلکه با اراده حاکمان عرب که در صدد توسعه کشور تازه تأسیس خود بودند پیگیری می‌شد. با وجود دغدغه حاکمان برای حفظ هویت عربی و اسلامی جامعه، فرآیند گذار با نشانه‌هایی از «نوسازی فرهنگی» متأثر از مدرنیته غربی همراه بود که چندان با رویه سنتی این جوامع سازگار نبود. الغاء دولت «خلافت» در ترکیه و اعمال «قوانین عرفی» نیز به تدریج بر دیگر کشورهای منطقه تأثیرگذار بود. علاوه بر این، فعالیت مسیحیان تبشیری نیز حساسیت جریان‌های اسلامی را درباره تغییرات هویتی برانگیخت (التیمی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۷۶).

در این میان، نخستین گام‌های نوسازی در دو کشور عربستان و کویت نیز برداشته شد. گرچه کویت سه دهه دیرتر از عربستان به استقلال سیاسی دست یافت؛ اما مسیر نوسازی به ویژه در ابعاد فرهنگی آن متفاوت از عربستان پیش رفت. یک پدیده قابل توجه در این برهه، رویکرد نهادها و جمعیت‌های دینی و مشخصاً علمای این دو کشور در قبال پدیده‌های نوسازی فرهنگی بود که به طور قطع تأثیرات قابل توجهی نیز در تاخیر یا تسریع این روند داشته است. بر این اساس، این پژوهش تلاش می‌کند تا با مطالعه تطبیقی روند نوسازی، رویکرد نهاد دینی در این دو کشور را در قبال پدیده‌های ناشی از این روند مورد

بررسی قرار دهد تا به این پرسش پاسخ داده شود که این مواجهه نهایتاً مواجهه‌ای تقابلی و «واگرایانه» بوده یا «هم‌گرایانه»؟ طبیعی است که بررسی زمینه‌ها یا علل تقابل یا همگرایی، مجال دیگری می‌طلبد که خارج از موضوع این پژوهش است. دوره زمانی در نظر گرفته شده نیز نیمه نخست قرن بیستم است که تحولات سیاسی و اجتماعی ناشی از نظم جدید جهانی، منطقه خلیج فارس را به مرحله تاریخی جدیدی از استقلال سیاسی و نوسازی وارد کرد. بر این اساس سؤال پژوهش به این قرار است:

سؤال اصلی: رویکرد عمومی نهاد دینی در مواجهه با تغییرات ارزشی ناشی از نوسازی فرهنگی در دو کشور عربستان سعودی و کویت در نیمه نخست قرن بیستم چگونه بوده است؟

سؤال فرعی: مقایسه نتایج به دست آمده از تطبیق شاخصهای تعیین‌شده در دو کشور با رویدادهای تاریخی چه نتایجی از وجوه تشابه یا تفاوت ارائه می‌دهد؟ آیا جمع‌بندی نهایی این شاخصها حاکی از رویکرد همگرایانه است یا واگرایانه؟

روشی که در این پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد، روش مقایسه تاریخی با استناد به بازخوانی و تحلیل متن مواضع و فتاوی دینی و نیز رویدادهای این دوره است. در این مسیر باید توجه نمود که مواضع دینی، منحصر به فتاوی مکتوب و ثبت‌شده نیست و ممکن است به نقل قولهایی از منابر یا حتی مصاحبه‌های تلویزیونی نیز استناد شود. از سوی دیگر، بسیاری از آثاری که دیگران یا آن عالم دینی درباره سیره خود نگاشته‌اند بیش از همه بر شیوخ و اساتید و آثار مکتوب آنان متمرکز بوده و کمتر شاهد ثبت مواضع اجتماعی و سیاسی آنان هستیم.

همانگونه که تأکید شد ارائه گزارشی توصیفی از نوع مواجهه در درجه نخست حائز اهمیت است. با این حال، جمع‌آوری داده‌های مختلف به‌ویژه از حیث تشابهات و تفاوتها این ظرفیت را فراهم می‌آورد که

با ارائه شاخصهایی این مواجهه در دو کشور تا حد ممکن مورد بررسی تطبیقی و مقایسه تاریخی^۱ قرار گیرد.

گرچه مقایسه تاریخی به مثابه روش، عمدتاً در مطالعه پدیده‌های سیاسی به خصوص انقلابها مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما این روش درباره مطالعه پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی نیز مورد توجه بوده است. به عنوان مثال، میخائیل کروم در کتاب «مقدمه‌ای بر مقایسه تاریخی» که می‌توان آن را یکی از نخستین و مهم‌ترین مراجع جامع مطالعات نظری در مقایسه تاریخی دانست، رویکرد مقایسه‌ای در تاریخ «اجتماعی» را نیز در زمره مضامین تحقیق تطبیقی تاریخی آورده و فصل مجزایی را به آن اختصاص داده است (Krom, 2021, part3) فراتر از این، امروز استفاده از این روش در حوزه علوم اجتماعی تا آن حد مورد توجه است که برخی، مقایسه را سنگ بنای علوم اجتماعی و تاریخ معاصر دانسته و هیچ تحقیق اجتماعی را بدون رویکرد مقایسه‌ای امکان‌پذیر نمی‌دانند (Slater & Ziblatt, 2013).

بر این اساس، برای پاسخ به سوال این پژوهش، دو ستون از شاخصها در نظر گرفته شده است. یکی به عنوان مولفه‌ها یا مظاهر نوسازی فرهنگی و دیگری به عنوان شاخصهای مواجهه.

۱- شاخصهای نوسازی: ۱- تحول نظام آموزشی ۲- هنر و رسانه‌های جمعی ۳- پوشش و سبک زندگی. ۲- شاخصهای مواجهه: ۱- مشارکت یا عدم مشارکت (در فرآیند نوسازی) ۲- مواضع و فتوا (مخالف یا موافق).

بر مبنای شاخصهای فوق تلاش می‌شود تا با ارائه داده‌های تاریخی، وجوه تشابه و اختلاف در این دو کشور مورد بررسی قرار گیرد و شاخصهای مواجهه با هر کدام از مولفه‌های نوسازی فرهنگی تطبیق داده

1. Historical comparison (Comparative history)





شود. با این حال، آنچه در ارزیابی نهایی مد نظر قرار می‌گیرد قیاس کمی مواضع و عملکردها نیست که اساساً ارزیابی بر مبنای کمی نمی‌تواند لزوماً نشانگر رویکرد عمومی جریان یا نهادی دینی باشد. به ویژه وقتی جایگاه یک عالم به گونه‌ای باشد که فتاوی و مواضع وی به تنهایی نماینده گفتمان غالب در نهاد دینی یک کشور باشد.

از سوی دیگر، ممکن است این سؤال مطرح شود که «نوسازی فرهنگی» در این پژوهش ناظر به چه پدیده‌هایی است. پاسخ آن است که رویدادهایی مورد لحاظ قرار می‌گیرد که به مثابه «تغییری ارزشی» در عرف جوامع یا در اندیشه علمای آن کشور تلقی می‌شده‌اند. به عنوان مثال، تغییر در ساختار اداری دولت یا دستگاه قضایی گرچه یک تحول فرهنگی و اجتماعی به شمار می‌رود؛ اما پدیده‌ای نیست که با وجود تحفظ در استفاده از قوانین اسلامی، تغییری «ارزشی» محسوب شود.

پیشینه پژوهش

اثر مستقلی درباره چگونگی تعامل نهاد دینی در قبال فرآیند نوسازی در این کشورها نگاشته نشده است. با این حال برخی آثار، جداگانه به فرآیند نوسازی یا جریان‌شناسی نهاد دین و فتوا در این کشورها پرداخته‌اند که حاوی اطلاعاتی ارزشمندی هستند. از آثار گروه نخست می‌توان به کتاب «حافظ وهبه»، مشاور ملک عبدالعزیز بنیانگذار عربستان نوین با نام «جزیره العرب فی القرن العشرين» اشاره کرد که گرچه مشخصاً به موضوع نوسازی نمی‌پردازد؛ اما به عنوان یک منبع تاریخی دست اول، تحولات سیاسی و اجتماعی شبه‌جزیره به ویژه اقدامات ملک عبدالعزیز در مسیر نوسازی و چگونگی تعامل وی با جریانهای دینی را روایت می‌کند. علاوه بر این، نگارنده به لحاظ زمانی به رویدادهای آن دوره، نزدیک بوده و از این رو، روایتهای وی از حیث دسترسی به منابع شفاهی،

حائز اهمیت است (ر.ک: وهبه، ۱۹۴۶م). شاید بتوان گفت مهم‌ترین اثری که به بحث نوسازی در کشورهای عربی خلیج فارس پرداخته، کتابی از «عبدالمالک التمیمی» مورخ کویتی است که ترجمه عنوان آن «مدرنیته و نوسازی در کشورهای عربی خلیج از نیمه قرن بیستم» است. نگارنده در این اثر، پس از آنکه فصلهایی را به مسئله نوسازی در جهان عرب می‌پردازد به صورت جداگانه، فرآیند نوسازی را در عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات و عمان مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده گرچه موضوع نوسازی را در قرن بیستم مد نظر قرار داده؛ اما نیمه دوم این قرن را که روند نوسازی در این منطقه وارد مرحله جدیدی شده به عنوان دوره زمانی پژوهش خود انتخاب کرده است. گذشته از این، مسئله اصلی نگارنده پرداختن به ماهیت نوسازی در این کشورها و مقایسه آن با ژاپن و اروپایی غربی و پاسخ به این سوال بوده است که آیا جوامع عربی به درکی از مدرنیته در ابعاد اجتماعی و سیاسی آن رسیده‌اند یا آنکه فقط پوسته‌ای ظاهری از مدرنیته متبعت از درآمدهای نفتی پدیدار شده است.

از آثار نگاشته شده درباره نهاد دینی می‌توان به کتاب مجموعه مقالات «الفتوی والمفتون فی الخلیج» از مرکز مطالعات المسبار اشاره کرد که به ریشه‌ها و تاریخچه شکل‌گیری نهاد فتوا در سعودی، کویت و بحرین می‌پردازد. این کتاب از آن حیث که ماهیت فتوا و روابط آن با دولت را تبیین می‌کند حائز اهمیت است؛ اما اطلاعات چندانی درباره رویکردهای اجتماعی نهاد فتوا ارائه نمی‌دهد. به عنوان پژوهشی درباره مناسبات نهاد دین و دولت می‌توان به اثر ارزشمند دکتر «ایمن الیاسینی» با نام «الدین والدولة فی المملكة العربیة السعودیة» اشاره کرد. این اثر نگاشته شده در دهه هشتاد میلادی از آن جهت که به مناسبات این دو نهاد به ویژه روابط آل سعود و وهابیت می‌پردازد متمایز از دیگر آثار است و نوع نگاه علمای سعودی

در همگرایی با تغییرات ساختاری توسعه محور در دوره ملک عبدالعزیز را مورد بررسی قرار می‌دهد. با این حال، بیشترین تمرکز وی بر تغییرات در نظام اداری و قضایی سعودی بوده است. از این حیث کتاب «لمحات حول القضاء فی المملكة العربیة السعودیة» اثر عبدالعزیز آل‌الشیخ نیز منبع دسته اولی درباره مناقشات تحول اداری قضایی آن دوره به شمار می‌رود. همچنین «مدسیر کوامار» (Muddassir Quamar) استاد موسسه مطالعات و تحلیلهای دفاعی دهلی‌نو که بر سیاست در جوامع خلیج فارس متمرکز است در مقاله‌ای با عنوان «مدرنیسم اسلامی و عربستان سعودی، تلاقی یا تضاد؟»^۲ ماهیت نوسازی در عربستان معاصر را از دوره ملک عبدالعزیز و فرزندانش مورد بررسی قرار می‌دهد. وی به این چالش می‌پردازد که با توجه به ملاحظات جریان دینی، عبدالعزیز و جانشینانش از چه فرمولی برای نوسازی استفاده کرده‌اند.

از دیگر آثار نگاشته شده در این حوزه، می‌توان به آثاری اشاره کرد که جداگانه به یک عالم دینی یا یک نهاد دینی پرداخته‌اند. از این میان، بیش از همه آثاری که به علمای کویتی اختصاص داده شده‌اند قابل توجه است. به عنوان مثال، مقاله مفصلی با عنوان «الفکر التربوی عند الشیخ عبدالعزیز بن أحمد الرشید» که اخیراً در مجله «اکلیل للدراسات الإنسانیة» به چاپ رسیده است به نقش بارز این عالم کویتی به مثابه پیشگام در حرکت نوسازی فرهنگی و آموزشی در کویت می‌پردازد (بن صبح، ۲۰۲۲م، ص ۹۱۲). در تحقیق دیگری درباره نقش علما، دکتر عبدالرحمن الإبراهیم پژوهشگر کویتی که بر تاریخ کشورهای عربی خلیج فارس تمرکز دارد در مقاله‌ای با عنوان «نقش علمای دینی در تصمیم‌سازی سیاسی در کویت» (ر.ک: الإبراهیم، ۲۰۱۹م، ص ۱) به نقش علما در سیاست‌گذاریهای دولت کویت طی سالهای

2. Islamic Modernism and Saudi Arabia: Confluence or Conflict?

۱۸۹۶-۱۹۳۹ پرداخته است. یک اهمیت بارز اثر وی، بازخوانی اسناد و رساله‌های تاریخی است که احتمالاً دسترسی به آنها برای محققان خارج از کویت مقدور نباشد. با این حال باید تأکید کرد که این مقاله بیش از همه بر تأثیرگذاری علما در حوزه مسائل سیاسی و اقتصادی پرداخته و کمتر بر حوزه فرهنگ توجه داشته است.

اصطلاحات

۱- نهاد دین: به نهادی گفته می‌شود که سازمان اجتماعی آن را متولیان امور دین تشکیل می‌دهند. در جهان اسلام، نهاد دین عموماً به هر مؤسسه، شورا یا شخصی اطلاق می‌شود که به عنوان مرجع صدور فتوا و نیز وعظ و ارشاد دینی شناخته شود. این نهاد می‌تواند رسمی و منصوب حاکمیت یا مستقل از آن باشد. تعابیری همچون دارالافتاء، مفتی، عالم، فقیه، رجل دین و مرجع می‌توانند معرف نهاد دین باشند. متولیان این نهاد به دلیل شأن و فضیلت خود در میان مردم می‌توانسته‌اند با خطابه و فتاوی خود بر افکار عمومی و حتی تصمیم‌سازیهای دولت تأثیرگذار باشند.

۲- نوسازی فرهنگی: تجدد یا نوسازی فرهنگی به مجموعه اقداماتی گفته می‌شود که با هدف تحول و نوگرایی در ساختار سنتی فرهنگ، سبک زندگی و احتمالاً ارزشهای یک جامعه انجام می‌شود. این تغییرات می‌تواند در زمینه‌های مختلفی مانند هنر، ادبیات، آموزش، رسانه، سبک زندگی و مناسبات اجتماعی صورت پذیرد. نوسازی فرهنگی به مثابه «تغییر ارزشی» در فرآیند توسعه انسانی از سوی برخی نظریه‌پردازان این حوزه همانند ولزل (Christian Welzel) و اینگلهارت (Ronald Inglehart) امری ناگزیر دانسته شده است. هرچند منتقدان، این رویکرد را پیش‌داورانه دانسته و دگرگونی فرهنگی را ملزوم توسعه نمی‌دانند؛ اما دست کم، تجربه





بسیاری از جوامع توسعه یافته این گونه بوده است. بر این اساس، بُن‌مایه نوسازی فرهنگی، کاسته شدن تدریجی اقتدار ارزشهای سنتی (یا مذهبی) و گذار به سوی «ارزش عرفی» دانسته شده است. با این حال، این نظریه تأکید دارد که چنین تحولی به معنای افول کامل دین و دیگر ابعاد سنت و میراث نیست (Inglehart & Welzel, 2005). منظور از نوسازی فرهنگی در این نوشتار آن است که روند توسعه اقتصادی و اجتماعی با «تغییراتی ارزشی» همراه بوده است که چه بسا «عرفی سازی/شدن» قوانین، تغییر سبک زندگی و باورهای سنتی را در پی دارد. این تحول از نگاه سنت‌گرایان، با تعبیری همچون ترویج فساد و غربی‌سازی فرهنگ (التغریب) یاد شده است. به بیان دیگر، نوسازی فرهنگی با وجود ابعاد مثبت و دستاوردهایش ممکن است با تبعاتی از قبیل تضعیف هویت فرهنگی و از دست رفتن تراث همراه شود. از سوی دیگر در جهان عرب این بحث مطرح بوده که نوسازی (التحدیث) لزوماً ممکن است منجر به مدرن شدن (الحداثة) نشود. به عبارت دیگر، سیاستهای نوسازی، واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی را با درآمدهای نفتی تغییر داده؛ اما نوسازی در بُعد فکری و فرهنگی، چندان مشهود نبوده است (التمیمی، ۲۰۱۸م، ص ۱۸۰).

عربستان سعودی

عربستان سعودی از معدود کشورهایی است که ساختار سیاسی و اجتماعی آن از ابتدا بر اصول و شعائر سنتی بنا نهاده شد و مشروعیت خاندان حاکم در وهله نخست بر مجموعه‌ای از عوامل و بازیگران سنتی دینی و قبیله‌ای استوار بوده است (الیاسینی، ۱۹۸۷م، ص ۶) با این حال، تبعات اقتصادی اکتشاف نفت به مرور تغییراتی را در حوزه شهروندی، آموزشی و سبک زندگی ایجاد کرد که با تغییر در روابط سنتی دین، جامعه و نظام حاکم همراه بود.

واقعیت آن است که دولت سعودی یکی از مهم‌ترین تجربه‌های معاصر در جهان اسلام در همگرایی نهاد دین و دولت بوده است. این همگرایی به واسطه اتحادی بود که از قرن هجده میلادی بین محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود (امیر منطقه درعیة) شکل گرفت و منجر به توسعه دایره حاکمیت آل سعود در شبه جزیره عربی شد (ابوعلیه، ۱۹۹۳م، ص ۱۹).

نیمه نخست قرن بیستم در شبه جزیره عربستان، دوره حاکمیت ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود معروف به ابن سعود بوده است که دولت سوم سعودی را بنیان نهاد. وی موفق شد با احیای آموزه‌های دینی و سلف‌گرایانه ابن عبدالوهاب، چارچوب سیاسی متمایزی را مبتنی بر همگرایی با نهاد دینی به منظور تثبیت موقعیت دولت تازه تأسیس خود ایجاد نماید. وی همچنین اتحاد خود با «نهاد رسمی فتوا» را از طریق ازدواج با نوه ابن عبدالوهاب تثبیت کرد. خاندان آل‌شیخ از آن پس از حیث اعتبار اجتماعی و مسئولیت در ساختار سیاسی در جایگاه دوم قرار گرفتند (شامیه، ۱۹۸۶م، ص ۱۴۶) علاوه بر این، عبدالعزیز سازماندهی دستگاه قضایی نوین را نیز با محوریت فقه حنبلی در دستور کار قرار داد (الزیدی، ۲۰۰۴م، ص ۲۲۸) همچنین به منظور اطمینان بخشی به علما «هیئت امر به معروف و نهی از منکر» را به ریاست «عبدالعزیز آل‌الشیخ» برای ضمانت اجرایی احکام تأسیس کرد (درباره اختیارات هیئت ر.ک: همان، ص ۱۸۵).

درباره «نهاد دین» در شبه جزیره باید توجه نمود که در آستانه تأسیس دولت سوم سعودی، برخلاف ساختار منسجم نهاد دین در مصر و عثمانی، تا پیش از این چنین ساختار منسجمی در این منطقه وجود نداشت (آل‌الشیخ، ۲۰۰۱م، ص ۷۵) در منطقه نجد که آل سعود از آن برخاست، علمایی حضور داشتند که گرایشهای سلفی داشتند. در حجاز (مکه و مدینه)



اقدامات عبدالعزیز در فرآیند نوسازی با محافظه‌کاری و ملاحظات دینی نیز همراه بود و به حفظ و نشر فرهنگ عربی و اسلامی اهتمامی جدی داشت (ر.ک: آل سعود، ۱۴۲۰ق) با این حال وی تلاش کرد رویکرد نوگرایانه خود را در عرصه فرهنگ پیش ببرد و کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی را در کشور گسترش دهد. هرچند علی‌رغم تلاش وی برای گسترش هنرهای جدید از جمله تئاتر، این حوزه توفیق چندانی در این دوره نیافت (ر.ک: الفیفی، ۲۰۲۰م). عمده تحول فرهنگی در این دوره، نوسازی در نظام آموزشی بود. برای عبدالعزیز ضروری بود که در گذار از جامعه سنتی به دولت جدید، این تغییرات با معیارهای نهاد دینی منطبق باشد. به ویژه آنکه کوچک‌ترین اقدامات وی به شدت زیر ذره‌بین علمای سعودی قرار می‌گرفت و آنان با انواع شیوه‌های مختلف از قبیل «اظهار نظر در نشستهای رو در رو»، «پیام کتبی»، «خطابه» و «صدور حکم یا فتوی» موافقت یا مخالفت خود را با اقدامات دولت ابراز می‌کردند (الطائی، ۲۰۲۰م، ص ۱۲۶).

در ادامه، به سه شاخص تعیین‌شده به مثابه مظاهر نوسازی فرهنگی در این دوره اشاره می‌شود و سپس نوع مواجهه نهاد دینی با هر کدام مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. نوسازی آموزشی

یکی از پایه‌های مهم سیاستهای نوگرایانه عبدالعزیز، نوسازی و تحول در ساختار آموزشی عربستان بود (ر.ک: الفایدی، ۲۰۲۱م) تا پیش از آن، آموزش در شبه جزیره منحصر به مکتب‌خانه‌ها (الکتاتب) و مدارس علوم دینی بود که تحت نظر علما اداره می‌شد. با آغاز تلاشها برای نوسازی آموزشی از ابتدای دولت سوم سعودی، مباحث مربوط به مشروعیت آموزش علوم جدید و غیردینی همانند جغرافیا و زبانهای خارجی از جمله زبان انگلیسی نیز در این کشور بالا

حضور علما ساختارمندتر بود که عمدتاً متمایل به فتاوی و قوانین صادره از عثمانی بودند (آل الشیخ، ۲۰۰۱م، ص ۸۳ به بعد)؛ به این ترتیب، نظام افتاء به صورت چندپاره از نجد تا حجاز و مناطق جنوبی شبه جزیره پراکنده بود. باید توجه داشت که تا پیش از تأسیس اداره افتاء و محوریت «مفتی عام» در اواخر دهه چهل، عمدتاً «نظر جمعی علمای نجد» در قالب بیانیه تعیین‌کننده بود. با آغاز دولت سوم، علما که تا پیش از آن موقتاً نقشی حاشیه‌ای داشتند بار دیگر به بخشی از ساختار قدرت تبدیل شدند که از طریق نهادهای تحت نظارت خود، قادر به تأثیرگذاری بر تصمیمات بودند (درباره نهادها ر.ک: الیاسینی، ۱۹۸۷م، ص ۷۷) نوعی هماهنگی در عین دوگانگی که دو بخش دینی و سیاسی در اهداف متکامل، مشترک عمل می‌کردند و وجود یکی بر وجود دیگری استوار بود. در این الگو آموزه‌های نهاد دین، استمرار حاکمیت سعودی را توجیه می‌کرد. ابن‌عبدالوهاب در فقه سیاسی خود اطاعت از حاکم را تا جایی که مخالف قواعد دین نباشد واجب می‌دانست. توصیه‌اش صبر در مقابل ظلم حاکم بود و هر گونه شورش علیه وی را تقبیح می‌کرد (ابن‌عبدالوهاب، ۱۹۷۶م، ج ۱، صص ۶۵-۶۶).^۳

چالش نوسازی

پس از یک دوره بی‌ثباتی، استیلای ملک عبدالعزیز بر ریاض در سال ۱۹۰۲م نقطه عطف تأسیس «دولت سوم سعودی» بود. چالش مهم وی پس از یکپارچه‌سازی شبه جزیره آن بود که باید در ساختار اداره کشور تحول ایجاد کند. دستاورد مهم عبدالعزیز آن بود که طی نیم قرن حکومت خود تا ۱۹۵۳م توانست سیاستهای «نوسازی» دولت را در عین پایبندی به تعهدات خود به علما پیش ببرد. وی از یک سو به تأسیس و حمایت از نهادهای دینی پرداخت و از سوی دیگر مانع آن شد تا این نهادها به مراکز قوی و مستقل تبدیل شوند که حاکمیت را به چالش بکشند.

۳. دو فصل به ضرورت اطاعت از حاکم اختصاص داده شده است.



گرفت (ر.ک: منصور، ۲۰۱۴م).

گزارشهای تاریخی از رویکرد محافظه‌کارانه علمای سعودی در قبال تحول در نظام آموزشی حکایت دارد. در این زمینه می‌توان به «مخالفت» علمای نجد در نشست ویژه آنان در مکه در سال ۱۹۳۰ اشاره کرد. در آن نشست که به منظور بررسی سیاستهای آموزشی عبدالعزیز برگزار شد نهایتاً در قالب بیانیه‌ای فتوا داده شد که علمای نجد با تدریس زبانهای خارجی، جغرافیا و نقاشی در برنامه‌های آموزشی مخالف‌اند. برخی محققان، دلیل مخالفت را چنین ذکر کرده‌اند که علمای نجد معتقد بودند «این علوم، مقدمات انتقال فرهنگ کفر به جامعه اسلامی را فراهم می‌آورد» (الیاسینی، ۱۹۸۷م، ص ۵۸).

در بررسی مواضع نهاد دینی در نیمه دوم حاکمیت عبدالعزیز، فتاوی‌ای محمد بن ابراهیم آل‌الشیخ (د ۱۹۶۹م) به عنوان مفتی عربستان، بسیار حائز اهمیت و تعیین‌کننده بوده است. وی در بیان موضع خود صراحتاً

۳. پوشش و سبک زندگی

اعلام کرد که با تدریس زبانهای خارجی در مدارس به طور عام مخالف است و درباره خطرات آن نیز هشدار می‌دهد. آل‌الشیخ در بیان دلایل موضع خود اعلام می‌کند که «تدریس انگلیسی و فرانسوی به طور عام در مدارس جایز نیست چرا که باب ضرر به دین را در کشور فراهم می‌کند و اگر هم قرار است تدریس شود باید تنها به قدر نیاز و ضرورت باشد» (آل‌الشیخ، ۱۳۹۹ق، ج ۱۳، ص ۲۱۰).

۲. رسانه جمعی و هنرهای نوین

سیاست محافظه‌کارانه علمای سعودی و جو سنتی حاکم بر عربستان یک مانع جدی در مسیر تغییر فضای فرهنگی شبه‌جزیره از جمله تغییر در نوع پوشش و فعالیت اجتماعی زنان بود. با این حال، برخی رویدادها که بیش از همه ناشی از حضور مهاجران خارجی به شبه جزیره بود، موجب شد تا بحثها در این باره به ویژه در محافل دینی کشور بالا بگیرد. از سوی دیگر، تبعات حضور فرنگیان و کمپانیهای بزرگ اروپایی و آمریکایی در عربستان در این برهه نیز حساسیتهایی جدی را در این کشور برانگیخت. یکی از مهم‌ترین مواضع علمای سعودی در این باره موضعی است که درباره قرداد نفتی دولت سعودی با شرکت «استاندارد اوپیل کالیفرنیا» اتخاذ کردند که طبق آن، شرکت آمریکایی امتیاز استخراج را به خود اختصاص می‌داد. این قرارداد گرچه ماهیتی اقتصادی داشت؛ اما علمای نجد در بیانیه‌ای در ۱۹۳۳م آن را صراحتاً قراردادی

برای گشایش راه ورود «کفار» به کشور و مقدمه رواج رذیلت و فساد دانسته و با آن مخالفت کردند (Safran, 1988, P61).

حضور زنان سعودی در اجتماع و محیط کار و نیز تبعات حضور زنان خارجی در کشور نیز با گذشت زمان هر روزه پررنگ تر می‌شد. مواضع آل‌الشیخ مفتی سعودی نیز در قبال این قضیه نیز صریح بود و همواره درباره رواج فرهنگ بی‌بندوباری در کشور هشدار می‌داد. وی در پیامی به وزیر «ارتباطات و رسانه» به اقدام یکی از نشریات محلی در انتشار تصاویر نیمه برهنه زنان به شدت اعتراض کرد (آل‌الشیخ، ۱۳۹۹ق، ج ۱۰، ص ۲۳).

آل‌الشیخ درباره اقدام کارگران غیرمسلمان خارجی که همسران خود را به عربستان آورده و بی‌حجابی را ترویج می‌کردند به شدت هشدار داده (همان، ج ۱۰، ص ۴۴) و خواستار آن شد تا زنان خارجی این‌گونه و با آرایش در انتظار عمومی ظاهر نشوند (همان، ج ۱۰، ص ۴۵) از دیگر فناوری آل‌الشیخ می‌توان به موضع وی مبنی بر حرمت حضور زن مسلمان و خلوت وی با رانندگان خارجی در خودرو اشاره کرد (همان، ج ۱۲، ص ۵۲) وی همچنین جدا شدن بخش زنان و مردان در بیمارستانها را خواستار شد (همان، ج ۱۳، ص ۲۲۱).

موضوع کار زنان در خارج از خانه نیز تا آن حد بحث‌برانگیز بود که آل‌الشیخ رساله‌ای بیست صفحه‌ای را به این موضوع اختصاص داد. وی در بخشی از این رساله به حکم شرعی صدای زن در رادیو پرداخت و بر حرمت چنین فعالیتی تأکید کرد. وی همچنین مشاغلی را که از نظرش مستلزم اختلاط زن و مرد هستند برای زنان منع کرد، مشاغلی همچون کار در رادیو، خدمات اجتماعی و مهمان‌داری در هواپیما (همان، ج ۱۰، ص ۲۳۱) همین رویکرد محافظه کارانه نیز باعث شد تا تشکیل نخستین مدارس دخترانه در عربستان تا سال ۱۹۶۰ به تاخیر بیافتد که البته همین نیز مشروط به نظارت علما و برای تدریس معارف

اسلامی بود (ر.ک: الدخیل، ۲۰۱۹م).

شاخص مشارکت

تحول آموزشی مهم‌ترین رکن نوسازی فرهنگی در دوره ملک عبدالعزیز بود. گزاره تاریخی چندانی مبنی بر آنکه علمای سعودی نقشی در شکل‌گیری نظام آموزشی نوین و تحولات فرهنگی از جمله در حوزه رسانه و تولیدات هنری ایفا کرده باشند گزارش نشده است. مشارکت علما در نظام آموزشی قابل توجه نبود. تأثیرگذاری در نظام آموزشی اگر بوده از آن حیث بود که نظارت شود تا محتوای اسلامی دروس حفظ شود. با این حال، دست کم در برهه زمانی مد نظر این پژوهش، مشارکت علما در نظام آموزشی به آن صورت که در تشکیل یا تدریس مدارس نوین نقش ایفا کنند یا مشوق تدریس زبان خارجی یا دروس جدید باشند گزارش نشده است.

شاخص مواضع

با وجود آنکه روند نوسازی فرهنگی در این دوره بسیار به آهستگی پیش رفت و تقریباً نمی‌توان هیچ نشانه‌ای از تغییرات محسوس در این برهه مشاهده کرد؛ اما همانگونه که در مواضع علمای نجد و آل‌الشیخ مفتی عربستان مشاهده شد، کوچک‌ترین زمزمه‌ها و گامهای کوچک در این راستا نیز با مخالفت صریح علمای سعودی مواجه می‌شده است. این مواضع به وضوح یا در مقابل تغییرات فرهنگی در سه مولفه تعیین شده، ممانعت به عمل می‌آورد یا آنکه به حدی فتوای شرعی رسیده و حرمت آن از سوی نهاد دینی اعلام می‌شود. با این حال در برخی حوزه‌ها که علمای سعودی آن را تغییر ارزشی تلقی نمی‌کرده یا آن را در تضاد با شریعت نمی‌دیدند شاهد مواضع همگرایانه بوده‌ایم. به عنوان مثال می‌توان، فتاوی مربوط به تأیید تصمیمات سیاست خارجی عبدالعزیز یا تأیید ساختار قضایی جدید را در این راستا ارزیابی کرد. فارغ از آنکه مواضع علمای





سعودی نهایتاً با چه نتایجی مواجه می‌شد، این مواضع را در قبال سیاستهای نوسازی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

بخش اول: سیاستهای کلان نوسازی که به طور عموم با حمایت و تأیید علما همراه بود. در این بخش به نظر می‌رسد که مشارکت علما در ساختار حاکمیت و نیز مبنای فقهی حرمت مخالفت با حاکم، در همگرایی با سیاستهای نوسازی بی‌تأثیر نبوده است. از این رو تلاش می‌کردند تا خود را با سیاستهای نوسازی دولت که حامی نهاد دین بود، به ویژه در بخش اقتصادی و اداری هماهنگ کنند. در یک نمونه از پذیرش تحول ساختاری می‌توان به نوسازی نظام قضایی اشاره کرد. حوزه‌ای که پیش از آن، ماهیتی سنتی داشت و تحت سلطه کامل نهاد دین بود؛ اما روند نوسازی منجر به الحاق علما به کارمندان دولتی دستگاه قضایی شد (الیاسینی، ۱۹۸۷م، ص ۸۹). با این حال، نقش‌آفرینی علما در بخشهای مدنی و جزایی قوانین به دلیل زمینه فقهی آن ادامه یافت؛ اما قوانین حقوقی تجارت، کار و بین‌الملل به کارشناسان دانشگاهی واگذار شد (همان). بخش دوم: واقعیت آن است که نوسازی تا آنجا مورد تأیید یا توجیه شرعی قرار می‌گرفت که جنبه تحول ساختاری یا اداری داشته باشد؛ اما آنجا که تصمیمی به منظور اعمال تغییرات فرهنگی و ارزشی اتخاذ می‌شد علما مخالفت علنی خود را با آن اعلام می‌کردند. به عنوان مثال، هنر نمایشی و تئاتر که در دوره ملک عبدالعزیز رونمایی شد محافظه‌کاری شدید جامعه دینی را در پی داشت. با اینکه نخستین گروه تئاتر در شهر قسیم در ۱۹۳۲ و با حضور عبدالعزیز اجرا شد؛ اما رویکرد علما در قبال این هنر مثبت نبود (ر.ک: اسماعیل، ۲۰۱۳م، ص ۲۷۳).

کویت

استقلال کشور کویت گرچه در سال ۱۹۶۲م اعلام شد؛ اما جدایی آن از عثمانی به عنوان یک واحد سیاسی

جدید، پیش‌تر در ۱۸۹۹م در دوره حکومت مبارک الصباح که این امارت تحت الحمایه بریتانیا درآمد رسمیت یافت (Tyler, 2017). از حیث ساختار سیاسی، کویت امارتی موروثی؛ اما بر خلاف عربستان، به مرور بحث مشارکت مردمی در ساختار سیاسی این کشور قوت گرفت و نظام حکومتی به مشروطه تغییر یافت. در تمایز آشکار با ابن سعود، خاندان الصباح نیاز چندانی به اتحاد متقابل با نهاد دین برای تثبیت مشروعیت و حاکمیت خود نمی‌دید. اساساً نیز نهاد دینی در کویت، انسجام و اقتدار شبه‌جزیره را نداشت (ر.ک: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، ۲۰۰۳م، صص ۴۱-۴۸). آل صباح در حفظ حاکمیت خود بیش از همه، به حمایت خاندانها و قبایل و موازنه در روابط خارجی به خصوص تقویت روابط با بریتانیا متکی بود (سید، ۲۰۱۲م، ص ۹) نیمه نخست قرن بیستم با حکومت چهار حاکم آل صباح بر کویت مصادف بود: شیخ مبارک، شیخ جابر، شیخ سالم و شیخ احمد الصباح که حکومت وی تا ۱۹۵۰ ادامه یافت. آن‌چنان که ملک عبدالعزیز، بنیانگذار دولت جدید سعودی شناخته می‌شود از شیخ مبارک نیز که در سالهای پایانی حکومت، هم‌عصر عبدالعزیز بود به عنوان بنیانگذار کویت جدید یاد می‌شود (سلوت، ۲۰۰۸م).

چالش نوسازی

با گذشت زمان، ساختار سیاسی کویت در مقایسه با کشورهای عربی خلیج فارس به الگوی دموکراسی غربی نزدیک‌تر می‌شد. گزارشهای تاریخی نیز حاکی از آن است که کویت و جامعه کویتی از حیث آگاهی و رشد سیاسی و فرهنگی نیز در مقایسه با دیگر کشورهای عربی خلیج فارس پیشتاز بوده است (ر.ک: القتم، ۲۰۱۲م؛ عبدالرحمن، ۲۰۱۶م) درباره روند نوسازی در کویت باید گفت که از ابتدای قرن بیستم تا دوره استقلال، این کشور شاهد نزاع هویتی عثمانی، عربی و غربی بود. نخستین جرقه‌های نوسازی



در کویت در دوره حاکمیت شیخ مبارک و از حدود ۱۹۱۱م با نهضت آموزشی تأسیس مدارس جدید، موسوم به «مدارس مبارک» زده شد (درباره مبارک ر.ک: الزویر، ۲۰۱۱م) با این حال، روند نوسازی به شکلی جدی‌تر در دوره شیخ احمد الصباح (۱۹۲۱-۱۹۵۰) سرعت گرفت که با نخستین مشارکت سیاسی مردمی (تأسیس مجلس قانونگذاری) و نیز فعالیت شرکت‌های اکتشاف نفت و آغاز تحول اقتصادی در کشور همراه بود (ر.ک: الزیدی، ۲۰۱۹م).

۱. نوسازی در نظام آموزشی

تا پیش از تحولات نوسازی، نظام آموزشی در کویت نیز همانند عربستان، ماهیتی سنتی داشت و آموزشها در مکتب‌خانه‌ها و با نظارت شیوخ و یا معلمان قرآن صورت می‌گرفت (الخرافی، ۱۹۹۸م، ص ۱۳ به بعد) فرآیند نوسازی در نظام آموزشی کویت از ابتدا با دغدغه‌های بریتانیایی همراه بود. همین نیز باعث شد تا این تحول آموزشی از ابتدا با گرایشهای تبشیری در فضای عمومی جامعه شناخته شود که مقاومت برخی جریانهای دینی و افکار عمومی را در پی داشت (ر.ک: الحاتم، ۲۰۰۴م). این تحول آموزشی بر چهار پایه استوار بود: زبان انگلیسی، کتاب مقدس، ریاضیات و زبان عربی (التیمی، ۱۴۲۱ق، صص ۱۸۶-۱۹۲).

گزارشهای تاریخی حاکی از آن است که دلیل عمده فتاوی و مواضع محافل دینی در حرمت ورود به مدارس جدید در این برهه بیش از همه، هویت مسیحی آموزشگاه‌ها بوده است. تا آنجا که گفته می‌شود «کالورلی» کشیش و مسئول مدارس، دانش‌آموزان را هر یکشنبه به مراسم نیایش می‌برد و عقاید مسیحی به آنان می‌آموخت (التیمی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۸۷) مخالفت با ورود به مدارس جدید و یادگیری زبان انگلیسی ادامه یافت تا آنکه یکی از علمای مهم و تأثیرگذار در تاریخ معاصر کویت یعنی «یوسف القناعی»^۴ گرفتند (ر.ک: الوقیان، ۱۹۷۷م، ص ۴۵).

اما پیش از پرداختن به واکنش نهاد دینی و علمای کویت

۴. وی در جوانی برای کسب علوم دینی راهی حجاز شد و فقه و حدیث را از علمای مکه آموخت.



شخصاً با تأسیس و مدیریت مدرسه مبارکیه، آموزش زبان انگلیسی را در دستور کار قرار داد. برخی بر این اعتقادند که تأسیس این مدارس در واقع در تقابل با جنبش تبشیری و برای آن صورت گرفت که دانش‌آموزان کویته بتوانند علوم جدید را در فضایی به دور از تبلیغات مسیحی بیاموزند (همان).

دو عالم دینی هم‌عصر و همراه در کویت یعنی «عبدالعزیز بن احمد الرشید» و «یوسف بن عیسی القناعی» را باید به عنوان پیشگامان نوسازی فرهنگی در کویت به‌شمار آورد (الخمیس، ۱۹۹۴م). الرشید تا آن حد در این زمینه تأثیرگذار بود که پس از القناعی در ۱۹۱۷م به سرپرستی مدرسه مبارکیه منصوب شد (غلوم، ۱۹۹۴م) به طور قطع تأسیس مبارکیه، نقطه عطف نوسازی فرهنگی و آموزشی در کویت بود. شاید در میان تمامی کشورهای منطقه، امری بدیع بود که علمای دینی سرپرستی مدارس نوین را بر عهده گرفته و خود طایفه‌دار تحول آموزشی باشند. القناعی در کتاب خود پیشگامی علمای کویته در این زمینه را این‌چنین روایت می‌کند که یاسین الطبطبائی به همراه جمعی از علما با حضور در مراسم میلاد پیامبر (ص) طی سخنانی در دیوان القناعی (در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۱۰م) خواستار آن شد تا با اقتداء به سیره رسول الله (ص) در توصیه به کسب علم، مدارس جدید تأسیس شود. (القناعی، ۱۹۸۸م) مرحله بعدی تحول آموزشی در کویت تأسیس مدرسه «احمدیه» بود. الرشید و القناعی که به دلیل برخی مقاومتها فضا را در مبارکیه محدود می‌دیدند چندی بعد، پیشنهاد تأسیس مدرسه جدیدی را مطرح کردند تا با فراغ بال در آنجا به تدریس زبان انگلیسی و علوم جدید پردازند (الغنیم، ۲۰۰۷م) بر این اساس، در سال ۱۹۲۱م مدرسه احمدیه را تأسیس کردند و خود نیز به همراه برخی دیگر از علما به جرگه مدرسان آن درآمدند. در مراسم افتتاحیه، أحمد الصباح حاکم کویت نیز به همراه برخی اعضای خاندان حاکم حضور یافتند (همان).

۲. رسانه جمعی و هنرهای نوین

همانگونه که پیش از این اشاره شد کویت یکی از کشورهای پیشتاز در پذیرش هنرهای جدید به ویژه تئاتر و سینما بود. در این دوره به تدریج رسانه‌های جمعی شامل روزنامه‌ها و مجلات، رادیو، تئاتر و سینما به این کشور راه یافت و مورد استقبال قرار گرفت. گرچه نخستین گروه‌های حرفه‌ای تئاتر از اواخر دهه سی تشکیل شد اما باید اذعان کرد که نخستین جرقه در این زمینه سالها قبل توسط الرشید و القناعی زده شد به این ترتیب که در مراسم افتتاح «احمدیه»، دانش‌آموزان نمایشنامه‌ای را که الرشید آن را نوشته بود اجرا کردند (الغنیم، ۲۰۰۷م) وی سپس نمایشنامه‌ای به نام «گفتگوهای اصلاح‌طلبانه» در نقد احمد الفارسی از علمای سنت‌گرای کویت نوشت که در ۱۹۲۴ در بغداد به چاپ رسید و جالب آنکه در همان سال نیز در احمدیه به نمایش درآمد. این نمایشنامه نشان داد که طبقه جدید علما در کویت نه تنها مشکلی با هنر تئاتر نداشته‌اند بلکه از این هنر به عنوان ابزاری برای رساندن پیام خود نیز استفاده می‌کردند (ر.ک: غلوم، ۱۹۹۴م؛ الحجی، ۱۹۹۳م، ص ۹۷).

رسانه‌های جمعی از جمله مجلات و نشریات نیز در کویت با استقبال طیف جدید علما همراه بود. هرچه علمای سنت‌گرا، چندان روی خوشی به نشریات جدید نشان نمی‌دادند طیف جدید علما از جمله عبدالعزیز الرشید، خود پای ثابت نگارش مقالات در این نشریات و حتی تأسیس مجلات جدید بودند. الرشید در نشریاتی مثل روزنامه الشوری، مجله الیقین و مجله الهلال مطلب می‌نوشت و پس از رایزنی با احمد الصباح، مجله «الکویت» را با نظارت یوسف القناعی منتشر کرد (الرشید، ۲۰۰۱م).

۳. پوشش و سبک زندگی

تغییر محسوس ظواهر فرهنگی در کویت با ورود اتباع



کشورهای اروپایی و آسیایی، گسترش مراکز سرگرمی و خوشگذرانی و به تدریج، تغییر سبک زندگی به خصوص پوشش زنان را در پی داشت. بعید نیست که همگرایی طیف نوگرای علما نیز در تسریع روند تغییرات فرهنگی مؤثر بوده باشد. طیف سنت‌گرا نیز از سویی انسجام نهاد دینی را به مانند همتای سعودی خود نداشت و از سویی نیز فاقد جایگاه حقوقی و نهادهای متنفذ بود. در این چارچوب نیز عمدتاً در جهت طرح ملاحظات خود در قبال تغییرات ارزشی، بیش از همه به ایراد خطابه بسنده کرده و کمتر دیده شده است که مواضع شدیدی را بیان نمایند. از شخصیت‌های دینی مهم که به خطابه‌های خود در این برهه شناخته شده‌اند می‌توان به عبدالله خلف الدحیان و عبدالرحمن الدوسری و احمد الفارسی^۵ اشاره کرد. عمده خطابه‌ها حول توصیه به اجتناب از ارتکاب گناه و منکرات متمرکز بوده است. این طیف از علما به مرور جای خود را به طیف جدیدتری دادند که رویکرد عمومی آنان، همگرایی با مصالح کشور در راستای نوسازی بود. از جمله توجه به ضرورت تسهیل در حضور اتباع و مستشاران بیگانه که طبعاً آزادیهای عمومی بیشتری را می‌طلبد.

شاخص مشارکت

در مسیر نوسازی در کویت آنچه بسیار به چشم می‌آمد، مشارکت طیف نوگرای علما در این فرآیند بود. گرچه نسل پیشین علمای کویتی در ابتدا به تغییرات نوگرایی روی خوش نشان ندادند؛ اما به مرور شاهد مشارکت قابل توجهی بودیم که به ویژه در تحول نظام آموزشی، پررنگ‌تر به نظر می‌رسید. این مشارکت از آن حیث حائز اهمیت بود که از سویی توانست مهر تأییدی شرعی بر آموزشهای جدید باشد و از سوی دیگر باب را برای گسترش مدارس نوین و آموزش زبانهای خارجی در کشور بگشاید.

۵. وی اصالتی ایرانی داشت و متولد شهر بندر لنگه در جنوب ایران بود.

شاخص مواضع

علمای کویتی را از حیث رویکردشان در اظهار مواضع در قبال تغییرات ناشی از نوسازی فرهنگی می‌توان به دو طیف عمده تقسیم کرد:

۱- طیف سنت‌گرا (نسل متقدم): رویکرد عمومی این طیف، مخالفت با فرآیند نوسازی و مظاهر عصر مدرن بود تا آنجا که این اظهار مخالفتها در مواردی تا حد فتوا نیز پیش رفت. شاخص‌ترین چهره‌های این جریان، احمد الفارسی (د ۱۹۳۳م) (ر.ک: الرومی، ۱۹۹۹م، ص ۲۳۱) و عبدالعزیز العلجی (د ۱۹۴۳م) (ر.ک: همان، ص ۶۶۷) بودند. برخی مطالب و کشفیات علمی همچون کروی بودن زمین یا تشکیل باران از بخار آب که در نشریات و مجلات جدید منتشر می‌شد تا آن حد ذهن علمای این طیف را مشوش می‌کرد که چاره‌ای جز اعلام مخالفت با نشریات نمی‌دیدند. عبدالله آل نوری در کتاب خود درباره تاریخ آموزش در کویت روایتی ارائه می‌کند که حاکی از تأثیر قابل توجه این طیف از علما بر افکار عمومی این کشور داشته بوده است. وی می‌گوید: وقتی نشریاتی همچون المنار، المقطم و الهلال در اوایل قرن بیستم وارد کویت شدند استقبال قابل توجهی از آنان شد اما «مردم در آن روزگار کسانی را که روزنامه و مجلات و حتی کتابهای امروزی می‌خواندند تکفیر می‌کردند.» (آل نوری، ۱۹۶۹م، ص ۳۷) در این میان برخی همچون عبدالعزیز العجلی تا حدی پیش رفتند که خواندن برخی



نشریات از جمله مجله «المنار» رشیدرضا را حرام اعلام کردند. مشهور است که در سفر رشیدرضا به کویت در ۱۹۱۲ طرفداران العجلی در صدد قتل وی برآمدند (الرشید، ۱۹۷۸م، ص ۳۴۶).

۲- طیف نوگرا (نسل متأخر): این طیف از علما که به لحاظ آموخته‌های فقهی و علوم دینی، دست کمی از علمای طیف نخست نداشتند و حتی برخی همچون عبدالعزیز الرشید خود را در زمره سلفیان گنجانده‌اند (رک: الحجی و الرشید، ۲۰۰۱م) در روش و برداشت خود درباره مشروعیت پدیده‌های فرهنگی، وزن بیشتری را به عقل و عرف داده و به سبک مصلحان طیف سیدجمال از پدیده‌های نو استقبال می‌کردند. از مشهورترین علمای این طیف همانگونه که پیش از این نیز اشاره شد باید به عبدالعزیز الرشید (د ۱۹۳۸م) و یوسف بن عیسی القناعی (د ۱۹۷۳م) اشاره کرد که سهم به‌سزایی در تایید روند تحول و نوسازی آموزشی در کویت داشتند. این بخش از نوشته‌های عبدالعزیز الرشید در کتابش «تاریخ الکویت» به خوبی حاکی از اعتقاد وی به عقب‌ماندگی (التخلف) فکری و فرهنگی کویت تا پیش از آن برهه و تمایز وی از کسانی است که چنین فهمی از اوضاع کشور نداشتند. وی در این باره می‌نویسد: «کویت غرق در دریای جمود و در لجن عقب‌ماندگی غوطه ور بود و هیچ اثری از جنبشی علمی و فکری در آن دیده نمی‌شد» (الرشید، ۱۹۷۸م، ص ۹۴).

علاوه بر این، حتی ابزارهای مورد استفاده این دو طیف از علما در بیان مواضع نیز گویای رویکرد متمایزشان بوده است. علمای سنتی، مخالفت خود را از طریق شیوه‌های سنتی رایج همانند توصیه و هشدار در منابر و صدور فتوا بیان می‌کردند؛ اما جریان نوگرا، ابزارهای جدید از جمله تئاتر و مجلات و نگارش مقاله در رسانه‌های جمعی برای بیان مواضع خود استفاده می‌کرد (الإبراهیم، ۲۰۱۹م، ص ۳۰).

این دو طیف را به لحاظ زمانی نیز می‌توان تمییز داد.

یکی نسل علمای محافظه‌کار در قبال نوسازی که بیش از همه درباره فعالیت گروه‌های تبشیری حساس بودند. علاوه بر شخصیت‌های ذکر شده، نقش عبدالله خلف الدحیان در این زمینه بسیار حائز اهمیت است و نسل دوم که به مرور از دهه دوم قرن بیستم مطرح شدند و عمدتاً نیز شاگردان الدحیان بودند. افرادی همچون یوسف القناعی، عبدالعزیز الرشید، یوسف الحمود (مدیر مبارکیه)، عبدالرحمن الدعیج (معلم مشهور مدرسه مبارکیه و احمدیه که چند امیر کویت و برخی امیرزادگان شاگردان وی بودند) شاخص‌ترین افراد این طیف بودند. ویژگی این افراد آن بود که رویکرد محافظه‌کارانه در قبال فرآیند نوسازی نداشتند و به ویژه از تحول در بخش آموزش و ورود رسانه‌های جدید استقبال می‌کردند.

در برآیندی کلی باید بر این نکته تأکید کرد که مواضع علمای کویتی در این عصر تمایل بیشتری به نوگرایی داشته است. به ویژه آنکه از آغاز دهه دوم قرن بیستم، این طیف بیش از پیش در ساحت اجتماعی کویت به ایفای نقش پرداخته و تأثیرگذار بودند. با این حال، در عمده موارد، نوگرایان در اظهار مواضع خود به چارچوب فقهی و فتوا متمسک نمی‌شدند و تلاش می‌کردند تا با شیوه‌های نوین مواضع خود را بیان کنند. در بحث تغییرات در سبک زندگی و پوشش نیز باید دقت کرد که این تغییرات بسیار تدریجی صورت گرفت. مدارک تاریخی قابل تأملی درباره اینکه علمای کویتی در قبال این تغییرات در این برهه چه موضعی اتخاذ کرده باشند به دست نیامده است. با این حال، مواضع ارشادی در قبال تحول در سبک زندگی در منابر دینی و به‌ویژه از سوی طیف سنت‌گرا مشهود بوده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد تا با بازخوانی گزاره‌های تاریخی نیمه نخست قرن بیستم، ابتدا فرآیند نوسازی فرهنگی و مظاهر آن در این دوره به خوبی درک و تبیین شود و سپس رویکرد نهاد دینی در قبال آن مورد

بحث و بررسی قرار گیرد. از برآیند تطبیق شاخصهای در نظر گرفته شده برای مواضع نهاد دینی با شواهد تاریخی هر شاخصه نوسازی، می‌توان با قدری تسامح به نتایجی عمومی در این زمینه دست یافت. در نمودار زیر، وضعیت نوسازی و واکنش نهاد دینی در «عربستان سعودی» به تصویر کشیده شده است.

همانگونه که مشاهده می‌شود هر سه شاخصه نوسازی با رویکرد محافظه‌کارانه علما و نهاد دینی مواجه بوده است. در این رویکرد، آنچه بیش از همه خودنمایی می‌کند آن است که در تمامی سه شاخصه، نه تنها شاهد مشارکت نهاد دینی در فرآیند نوسازی نبوده‌ایم، بلکه مواضع قاطعی نیز در مخالفت با تغییرات اتخاذ شده است. با این حال، نباید از نظر دور داشت که این محافظه‌کاری در تمامی ابعاد تحول فرهنگی به یک میزان نبوده و در مواردی حتی نهاد دینی توانسته است خود را با خواسته‌های نوگرایانه دولت وفق دهد. نمونه بارز در این باره، نوسازی نظام قضایی عربستان در دوره ملک عبدالعزیز بود که نهاد دینی علاوه بر آنکه مخالفت چندان جدی با آن ابراز نکرد بلکه شیوخ و علمای سعودی نیز در ساختار جدید قضایی به عنوان قضاات و کارشناسان قضایی مشارکت کرده و با وجود ملاحظات که داشتند مهر تایید بر برنامه‌های دولت زدند (الیاسینی، ۱۹۸۷م، ص ۵۸) همین مواضع نیز باعث شده است تا درک ماهیت تعامل نهاد دین و دولت در سعودی از دوره عبدالعزیز به بعد از سوی پژوهشگران معاصر مورد توجه قرار گیرد.

به عنوان مثال، آرمسترانگ واکنشهای عبدالعزیز به مخالفت علما را به دو بخش تقسیم می‌کند: یکی واکنش به فتاوایی که جنبه عقیدتی داشتند و عبدالعزیز عمدتاً در این فتاوی از علما تبعیت می‌کرد و دیگری مواضعی که جنبه سیاسی و نظامی داشتند و وی عمدتاً در این موارد تصمیمات خود را بر کرسی می‌نشاند. به عنوان مثال، می‌توان به بخشی از بیانیه اجلاس مکه در مخالفت با علم جغرافیا اشاره کرد که عبدالعزیز نهایتاً روی خوشی به آن نشان نداد (همان، ص ۸۵) به

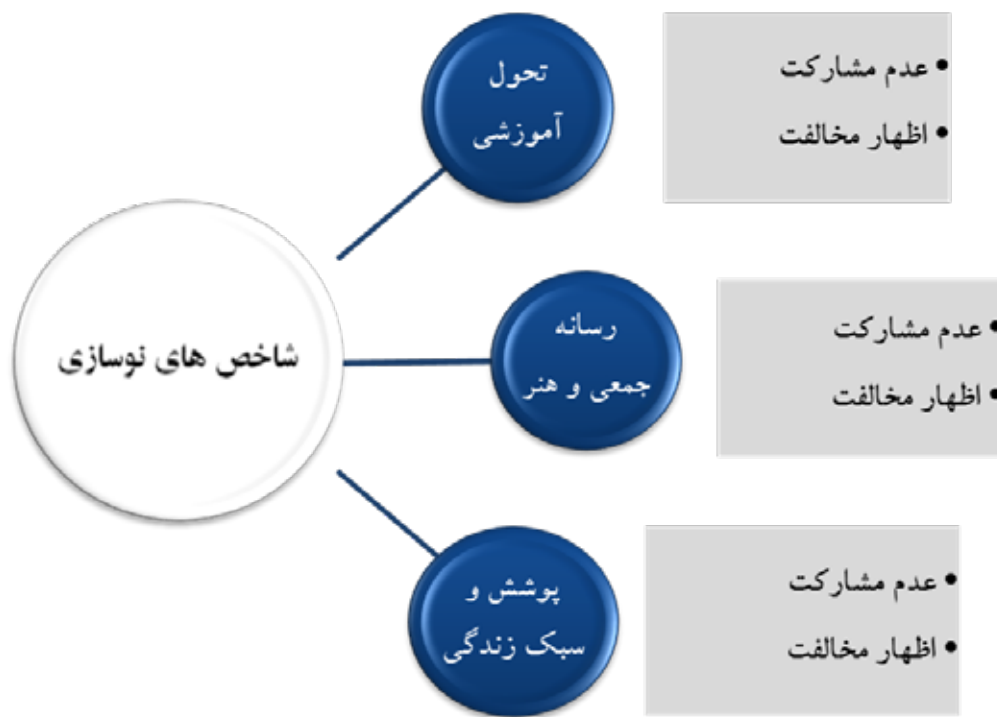
هر حال باید توجه داشت که چالش اصلی عبدالعزیز و جانشینانش آن بود که باید آموزه‌های وهابیت را به عنوان شعار دولت، همزمان با پیشبرد دولت مدرن سرلوحه کار خود قرار می‌داد (همان، ص ۶۶).

نقطه عطف ماجرا آن است که اگر این نظریه را بپذیریم که با وجود گرایش نسبی خاندان حاکم به نوسازی، محافظه‌کاری نهاد دینی، مانع تسریع در روند اقدامات نوگرایانه دولت شده است (التمیمی، ۲۰۱۸م، ص ۱۳۵) پس باید بپذیریم که نیاز حاکمیت به کسب «مشروعیت مستمر» موجب شده است تا در مسیر نوسازی با احتیاط، عمل کند. از همین رو نیز شاهد شکل‌گیری الگویی متمایز درباره شیوه تعامل دو نهاد بوده‌ایم. تعاملی که البته در مواردی با چالش نیز همراه بود؛ اما آنگاه که سطح تحول، تغییر در باورها یا سبک زندگی دینی تلقی می‌شد مخالفت سرسختانه‌تر علما را در پی داشت. به عبارت دیگر، سیطره نهادهای دینی بر حوزه فرهنگ به حدی بود که می‌توان آنان را متولیان این حوزه دانست و چه بسا بدون مجوز آن تغییری در حوزه فرهنگ صورت نمی‌گرفت. همین نیز باعث شد تا دولت، تصمیمات خود را در حوزه فرهنگ به گونه‌ای تنظیم کند که چالش چندان با نهاد دینی نداشته باشد. شاید به همین دلیل بوده است که روند نوسازی در دولت سوم سعودی تا نیمه قرن بیستم هیچگاه به حد تغییرات ارزشی نرسید و در حد تحولات اداری و ساختاری باقی ماند.

تصویر کلی که می‌توان درباره رویکرد علمای سعودی در قبال نشانه‌های کم‌سوی «نوسازی فرهنگی» ارائه داد آن است که این رویکرد از نوع تقابل و واگرایی بوده است. عملکرد سختگیرانه نهادهای تحت اشراف علما همچون «هیئت امر به معروف و نهی از منکر» و مخالفت صریح جریان دینی با تحول در حوزه هنر و رسانه و نیز آزادیهای اجتماعی و اعمال محدودیتهایی همچون مخالفت با رانندگی زنان که تا سالها ادامه داشت، مؤید چنین رویکردی است.

اما در نمودار زیر که وضعیت شاخصها در کویت را



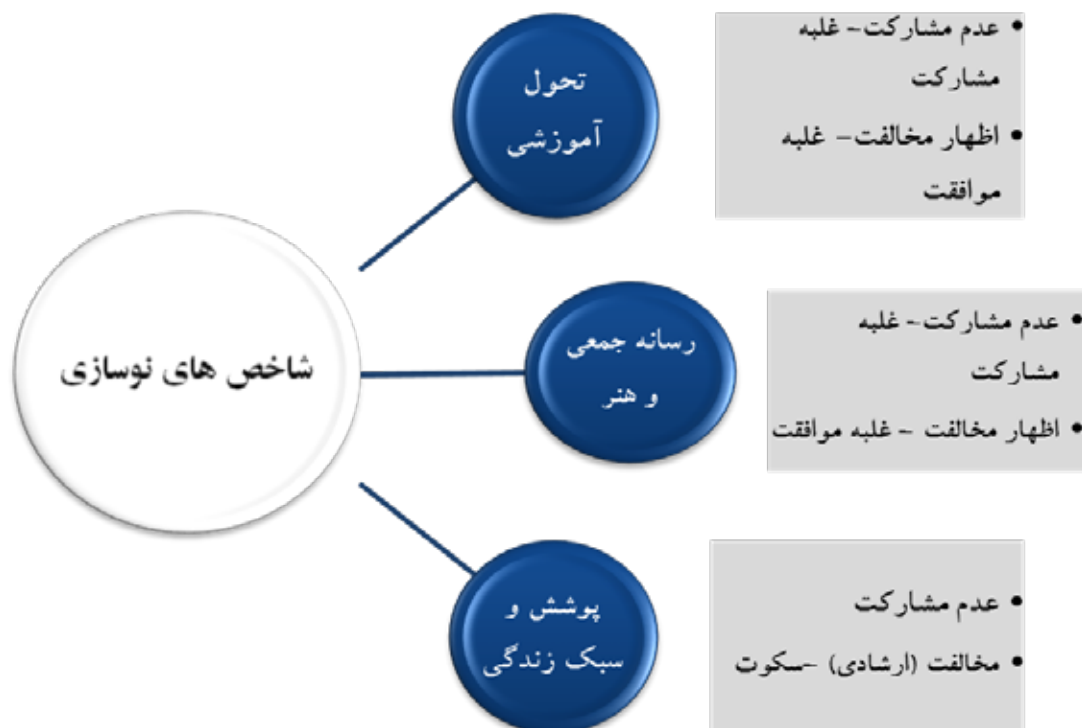


نموار تبیین چگونگی مواجهه در عربستان

برخوردار بود. از سوی دیگر باید به این نکته نیز توجه داشت که در کویت، علما نه بخشی از قدرت سیاسی بودند و نه نهادی جدی برای نظارت داشتند. رویکرد عمومی، نوعی همگرایی اصطلاح‌گرایانه بود. عمده مواجهه از سوی طیف منتقد نیز به صورت توصیه‌های ارشادی و اخلاقی در منابر عمومی صورت می‌گرفت که در نهایت تأثیر چندانی بر روند نوسازی نداشت. در مقام مقایسه بین دو کشور هم با دو مدل رفتاری متفاوت نهاد دینی و هم با دو وضعیت متفاوت نوسازی فرهنگی در دو کشور مواجه هستیم. اینکه چگونگی مواجهه نهاد دینی در تأخیر یا تسریع فرآیند نوسازی تأثیر داشته است یا نه، تنها می‌تواند یکی از شاخصها باشد و باید در کنار دیگر عوامل مورد بررسی قرار گیرد. با این حال کویت در این برهه زمانی در قیاس با همسایه جنوبی خود یعنی عربستان، شاهد تغییرات فرهنگی گسترده‌تری بود. در آموزش و پرورش، نظام آموزشی کویت تحت تأثیر الگوی آموزشی اروپایی

به نمایش می‌گذارد، مدل متفاوتی از مواجهه را نشان می‌دهد که در مقایسه با نمودار قبل با کمی تفصیل همراه است. بر این اساس، نوع رویکرد علمای کویتی را در مواجهه با فرآیند نوسازی فرهنگی باید با توجه به دو طیف متفاوت علما ارزیابی کرد. گروهی که رویکردی به شدت محافظه‌کارانه داشتند و نسل دیگری که علاوه بر نگاه نوگرایانه خود، در این مسیر مشارکت نیز داشته و نقش ایفا می‌کردند. با این حال، در برآیندی نهایی باید گفت که نگاه جریان نوگرا در بیشتر دوره زمانی نیمه نخست قرن بیستم در کویت غلبه داشته و علمای این طیف تأثیرگذاری بیشتری در روند جریان‌ات فرهنگی و اجتماعی این کشور داشته‌اند. گرچه گزارشها درباره رویکرد علمای نوگرا در قبال تغییرات در پوشش و سبک زندگی قابل تأمل نیست؛ اما به نظر می‌رسد این طیف در قبال این تغییرات، یا سکوت می‌کرده‌اند یا آنکه رویکرد انتقادیشان با تسامح و تساهل بیشتری در مقایسه با طیف قبل





نموار تبیین چگونگی مواجهه در کویت

و سپس رویکرد نوگرایانه علما، با تأسیس مدارس و برنامه‌های درسی جدید و آموزش زبانهای خارجی همراه شد. در این برهه، گسترش مطبوعات و هنرهای جدید همچون تئاتر و سپس سینما و نیز در حوزه ادبی با ورود و ترجمه آثار ادبی دیگر کشورها یک نقطه عطف بود. این در حالی است که در همین زمان، عربستان وضعیت متفاوتی را گذراند و گزارش قابل توجهی از تغییرات فرهنگی جدی در این دوره ارائه نشده است.

وجوه تشابه و اختلاف رویکرد نهاد دینی در دو کشور نیز حاکی از اختلاف در عمده موارد و تشابه در مواردی اندک است. مشخصاً در دو شاخصه «نوسازی آموزشی» و «هنر و رسانه»، رویکرد عمومی مواجهه در دو کشور متفاوت و مختلف بوده است. در عربستان رویکرد عمومی، محافظه‌کارانه و در کویت همگرایانه بود. این اختلاف حتی در شیوه ابراز نظرات نیز واضح به نظر می‌رسید. همین رویکرد نیز موجب شد تا علمای کویتی با در نظر گرفتن ملاحظات شرعی خود

بتوانند در برخی تحولات مشارکت فعالانه‌ای داشته باشند. از سوی دیگر باید توجه داشت که نسل متقدم علمای کویتی نیز در رویکرد خود رویکردی مشابه با هم‌تایان سعودی داشتند که به نظر می‌رسد باید آن را به گرایشهای سلف‌گرایانه آنان مرتبط دانست. هرچند که ابزارهای اجرایی علمای شبه جزیره را در اختیار نداشتند.

همچنین رویکرد عمومی نهاد دینی در هر دو کشور تا آنجا که تغییرات نوسازی جنبه تحول ساختاری و اداری داشته، رویکردی یکسان بوده و عمدتاً از آن استقبال کرده‌اند؛ اما آنجا که تغییرات به حوزه شرعی و ارزشی راه می‌یافت حساسیتهای متفاوتی را برمی‌انگیخت. در پایان، می‌توان بر مبنای عملکرد علمای دو کشور مدلی رفتاری نیز ارائه داد به این صورت که رفتار نهاد دینی در عربستان، «محافظه‌کار، سنت‌گرا و واگرا» و مدل رفتاری نهاد دینی در کویت نیز «مصلحانه، نوگرا، همراه و هم‌گرا» بوده است.



- الإبراهيم، عبدالرحمن محمد (٢٠١٩م). دور علماء الدين في التأثير على صناعة القرار السياسي في الكويت ١٨٩٦-١٩٣٩. مجلة دراسات الخليج و الجزيرة العربية، (١٧٤).
- ابن عبدالوهاب، محمد (١٩٧٦م). مؤلفات الشيخ. رياض: جامعة محمد بن سعود الإسلامية.
- ابوعلية، عبدالفتاح حسن (١٩٩٣م). محاضرات في تاريخ الدولة السعودية الأولى. رياض: دارالمريخ.
- اسماعيل، سيد علي (٢٠١٣م). المسرح السعودي بين التخصص و الخصوصية. في المسرح السعودي دراسات نقدية. رياض: جامعة الملك سعود.
- امين، سمير (١٩٩٢م). الدولة و الاقتصاد و السياسة في الوطن العربي. مجلة المستقبل العربي، (١٦٤).
- آل الشيخ، عبدالعزيز (٢٠٠١م). لمحات حول القضاء في المملكة العربية السعودية. رياض: عالم الفوائد.
- آل الشيخ، محمد بن ابراهيم (١٣٩٩ق). فتاوى و رسائل. مكة: مطبعة الحكومة.
- آل سعود، عبدالعزيز (١٤٢٠ق). بحوث ندوة الدعوة في عهد الملك عبدالعزيز. رياض: وزارة الشؤون الإسلامية و الدعوة و الإرشاد.
- آل نوري، عبدالله (١٩٦٩م). قصة التعليم في الكويت في نصف قرن. كويت: ذات السلاسل.
- البسام، خالد عبدالرحمن (١٩٨٧م). تلك الأيام: حكايات و صور من بدايات البحرين. بحرين: مطبوعات بانوراما.
- بن صبح، فهد غايب (٢٠٢٢م). الفكر التربوي عند الشيخ عبدالعزيز بن احمد الرشيد. مجلة إكليل للدراسات الانسانية، (١١).
- بنى المرجة، موفق (١٩٨٤م). صحوة الرجل المريض. كويت: دارالكويت.
- التميمي، عبدالملك خلف (١٤٢١ق). التبشير في منطقة الخليج العربي دراسة في التاريخ الاجتماعي و السياسي. ابوظبي: مركز زايد.
- همو (٢٠١٨م). الحداثة و التحديث في دول الخليج العربية منذ منتصف القرن العشرين. كويت: المجلس الوطني.
- الجصاني، اياد حلمي (١٩٨٢م). النفط و التطور الاقتصادي و السياسي في الخليج العربي. كويت: دارالمعارفة.
- الحاتم، عبدالله خالد (٢٠٠٤م). من هنا بدأت الكويت. كويت: ذات السلاسل.
- الحجى، يعقوب يوسف (١٩٩٣م). الشيخ عبدالعزيز الرشيد سيرة حياته. كويت: مركز البحوث و الدراسات الكويتية.
- الحجى، يعقوب يوسف، و الرشيد، يعقوب عبدالعزيز (٢٠٠١م). مورخ الكويت عبدالعزيز الرشيد. كويت: المجلس الوطني.
- الخاطر، مبارك (١٩٧٨م). الكتابات الأولى الحديثة لمتقفي البحرين. قاهره: المختار الإسلامي.
- الخرافي، عبدالمحسن عبدالله (١٩٩٨م). مريون من بلدى. كويت: الشامية.
- الخميس، ماضى (١٩٩٤م). الديمقراطية إشعاع الكويت الحضارى. مجلة العربي، (٤٢٣).
- الدخيل، عبدالعزيز (٢٠١٩م). المرأة السعودية تقود حركة التطور الاجتماعى. مجلة اليمامة، (٢٥٦٠).
- الرشيد، عبدالعزيز (١٩٧٨م). تاريخ الكويت. بيروت: دار مكتبة الحياة.
- الرشيد، يعقوب عبدالعزيز (٢٠٠١م). رواد الثقافة و الفكر في الكويت: الشيخ عبدالعزيز الرشيد الرحالة و رائد الصحافة الكويتية. مجلة العربي، (٥٠٦).
- الرومى، عدنان سالم (١٩٩٩م). علماء الكويت و أعلامها خلال ثلاثة قرون. كويت: مكتبة المنار الإسلامية.
- الزوير، بدر عبدالله حمد (٢٠١١م). ذكرى مرور مئة عام على انشاء المدرسة المباركية. كويت: بى نا.
- الزيدى، مفيد (٢٠١٩م). الكويت (١٨٩٦-٢٠١٨) التطورات السياسية و التجربة الديمقراطية. بيروت: منتدى المعارف.
- همو (٢٠٠٤م). موسوعة تاريخ المملكة العربية السعودية الحديث و المعاصر. اردن: داراسامة.
- سلوت، ب. ج (٢٠٠٨م). مبارك الصباح مؤسس الكويت الحديثة ١٨٩٦-١٩١٥م (ترجمه عيسى





- ایوب). کویت: مرکز البحوث و الدراسات الكويتية.
- سيد، أيمن فؤاد (٢٠١٢م). الكويت في عهد الشيخ مبارك الصباح مختارات من الأرشيف الفرنسي. الكويت: مركز البحوث و الدراسات الكويتية.
- شامية، جبران (١٩٨٤م). آل سعود ماضيهم و مستقبلهم. لندن: رياض الريس.
- الصباح، ميمونه الخليفة (١٩٨٨م). الكويت في ظل الحماية البريطانية. الكويت: ذات السلاسل.
- الطائي، عبدالله محمد (١٩٧٤م). الأدب المعاصر في الخليج العربي. قاهره: معهد البحوث و الدراسات العربية.
- الطائي، هاشم عبدالرزاق صالح (٢٠٢٠م). التيار الإسلامي في الخليج العربي دراسة تاريخية. بي جا: الانتشار العربي.
- عبدالرحمن، اسامة (١٩٨٧م). المنقون و البحث عن مسار: دور المثقفين في أقطار الخليج العربية في التنمية. بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.
- عبدالرحمن، سوسن جبار (٢٠١٦م). تطور الحركة الفكرية و تدعيم النهضة التعليمية و الثقافية في الكويت منذ النشأة و حتى عام ١٩٧٣: دراسة تاريخية. مجلة آداب الفراهيدي، (٢٤)، ٢٠٦-٢٤١.
- غلوم، محمدحسين (١٩٩٤م). حول الشيخ عبد العزيز الرشيد. مجلة العربي، (٤٢٧).
- الغنيم، عبدالله يوسف (٢٠٠٧م). رسالة الكويت، (١٧).
- الفايدى، تنيضب (٢٠٢١/٩/٢٤م). إهتمام الملك عبدالعزيز بالتعليم. جريدة الجزيرة.
- الفيقي، زياد (٢٠٢٠/٣/٢٨م). المسرح في السعودية ... أنجبته "فتاة الدستور" و مات في أحضان "اليمامة". <https://www.independentarabia.com>
- القتم، عبدالله (٢٠١٢م). مراحل التطور الثقافي في الكويت. الكويت: مكتبة دارالعروبة.
- القناعى، يوسف بن عيسى (١٩٨٨م). صفحات من تاريخ الكويت. الكويت: ذات السلاسل.
- لوريمر، جان (بى تا). دليل الخليج. دوحه: بن احمد آل ثانى.
- منصور، احمد صبحى (٢٠١٤م). المناخ الثقافي في نجد في عهد عبدالعزيز بين الممكن و المستحيل. مجلة الحوار المتمدن، (٤٥٢٢).
- وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية (٢٠٠٣م). هيئة الفتوى الشرعية في الكويت. الكويت: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية.
- الوقيان، خليفه (١٩٧٧). القضية العربية في الشعر الكويتي. الكويت: دارالنشر.
- وهبه، حافظ (١٩٤٦م). جزيرة العرب في القرن العشرين. قاهره: لجنة التأليف و الترجمة و النشر.
- الياسينى، أيمن (١٩٨٧م). الدين و الدولة في المملكة العربية السعودية (ترجمه كمال اليازجى). بيروت: دارالساقى.
- Inglehart, Ronald & Welzel, Christian (2005). *Modernization, Cultural Change and Democracy*. Cambridge University Press.
- Krom, Mikhail (2021). *An Introduction to Historical Comparison* (Translator: Elizabeth Guyatt). Bloomsbury Academic.
- Quamar, Md. Muddassir (2015). *Islamic Modernism and Saudi Arabia: Confluence or Conflict*. in *Contemporary Review of the Middle East*.
- Safran, Nadav (1988). *Saudi Arabia The Ceaseless Quest for Security*. Cornell University Press.
- Slater, Dan, & Ziblatt, Daniel (2013). The Enduring Indispensability of the Controlled Comparison. *Comparative Political Studies*, 46(10), 1301-1327. doi: 10.1177/0010414012472469
- Tyler, Ethan (2017). *A British Lake: Kuwait and the 1913 Anglo-Ottoman Convention* (A thesis for the Degree of Bachelor). The University of North Carolina at Chapel Hill.